

نویسنده: جیمز پتراس

برگردان: نیلوفر صادقی

رفراندوم ونزوئلا و پیامدهای فاجعه‌بار آن

رفراندوم قانون اساسی ونزوئلا که از پروژه‌ی سوسیالیستی چاوز رییس جمهور ونزوئلا جانبداری می‌کرد با تفاوت‌های خیلی جزئی در میزان آرا شکست خورد: ۱/۴ درصد از ۹ میلیون رای دهنده. با این وجود که ۴۵ درصد رای دهندگان در انتخابات شرکت نکردند، یعنی تنها ۲۸ درصد رای دهندگان علیه تغییرات تدریجی که چاوز پیشنهاد داده بود رای دادند، این نتیجه را به شدت بی اعتبار می‌کند.

این رای، ضربه تکان دهنده‌ای برای ونزوئلا بود که تلاش می‌کرد خود را از وابستگی به نفت و کنترل سرمایه‌داری بر بخش‌های استراتژیک مالی و تولیدی خارج کند، تغییری در ۸۰ درصد موارد مربوط به قوه‌ی مقننه نمی‌دهد. همچنین، امتیاز ویژه‌ی شاخه‌ی اجرایی را تضعیف نمی‌کند، با این وجود، پیروزی کم‌اهمیت راست‌ها، شکلی از قدرت را فراهم می‌کند، بر تلاش آن‌ها جهت ممانعت از اصلاحات اجتماعی - اقتصادی چاوز تاثیر می‌گذارد و به آن‌ها شتاب می‌دهد و دولت او را محدود و یا او را وادار به مصالحه با نخبگان متنفذ قدیمی می‌کند. شور و مشورت‌ها و مناظره‌های داخلی هم اکنون درون جنبش طرفداران چاوز و بین گروه‌های مخالف مختلف آغاز شده است. حقیقتی که بی‌تردید موضوع بحث ماست، این است که چرا بیش از سه میلیون رای دهنده که آرای خود را به نفع چاوز در انتخابات ۲۰۰۶ به صندوق ریختند (زمانی که او ۶۳ درصد آرا را کسب کرد) در این رفراندوم شرکت نکردند. راست‌ها تنها با ۳۰۰۰۰۰ رای، آرای خود را افزایش دادند، حتا با فرض این‌که این رای‌ها متعلق به رای دهندگان ناراضی چاوز بوده باشد، نه رای دهندگان طبقه‌ی متوسطی که به وسیله‌ی جناح راست فعال شده باشند، باز هم ۲/۷ میلیون نفر از طرفداران چاوز در انتخابات شرکت نکردند.

هرگاه که موضوع جهت‌گیری سوسیالیستی در دستور کار دولت قرار می‌گیرد، چنان‌که چاوز در این تغییرات قانون اساسی انجام داد، تمام نیروهای جناح راست واکنش نشان می‌دهند و پیروان طبقه‌ی متوسط آن‌ها (تجددطلب‌ها) نیروهایشان را متحد کرده و اختلاف‌های معمولشان را فراموش می‌کنند. هواداران و سازمان‌دهندگان مردمی چاوز با طیف گسترده‌ای از مخالفان مواجه شدند که هر کدام اهرم‌های نیرومندی از قدرت را در دست داشتند: این حریف‌ها عبارتند از:

۱. ادارات متعدد دولتی آمریکا (سیا، AID، NED و افسران سیاسی سفارت)، «سرمایه‌ها»ی فرعی آن‌ها (NGOها)، برنامه‌های یارگیری از میان دانشجویان و شست‌و شوی مسغزی آن‌ها، سردبیران روزنامه‌ها و تبلیغات‌چی‌های رسانه‌های جمعی)، شرکت‌های چند ملیتی آمریکا و اتاق بازرگانی (که آگهی‌های تحریکات ضد رفراندوم و تبلیغات خیابانی آن را از نظر مالی تامین می‌کردند).

۲. انجمن بزرگ کسب و کار و نزوئلا اتاق‌های بازرگانی و عمده‌فروش‌ها و خرده‌فروش‌هایی که میلیون‌ها دلار در این مبارزه خرج کردند، فرار سرمایه را تشویق و احتکار و بازار سیاه را ترویج کردند تا موجب کمبود کالاهای اساسی مربوط به مواد غذایی در بازارهای عمومی خرده‌فروشی شوند.

۳. بیش از ۹۰ درصد رسانه‌های جمعی بخش خصوصی به‌طور بی‌وقفه‌ای در یک مبارزه‌ی تبلیغاتی کین‌توزانه شرکت کردند و به بی‌شرمانه‌ترین دروغ‌پراکنی‌ها دست زدند، از جمله داستان‌هایی در این مورد که دولت، کودکان را از خانواده‌هایشان جدا و آن‌ها را در مدرسه‌های دولتی محبوس خواهد کرد. (رسانه‌های جمعی آمریکا بدون استثنا تمام این دروغ‌های زشت و مسمم‌کننده را تکرار می‌کردند).

۴. تمامی سلسله‌مراتب کلیسای کاتولیک از کاردینال‌ها گرفته تا کنش‌های محلی، از برنامه‌ها و موعظه‌های تهدیدآمیز خود در جهت تبلیغ علیه اصلاحات قانون اساسی استفاده کردند. مهم‌تر این‌که، چندین اسقف، کلیساهای خود را به مراکز سازمان‌دهنده‌ی عملیات خشونت‌آمیز جناح راست تبدیل کردند، در موردی، یک کارگر نفت طرف‌دار چاوز را که در برابر سنگرهای خیابانی‌شان مقاومت کرده بودند به قتل

رساندند. رهبران این گروه ضد اصلاحات می‌توانستند رای بخش‌های جناح کوچک «لیبرال» نمایندگان کنگره‌ی چاوز و چند تن از استانداران و شهرداران، هم‌چنین چپ‌های سابق را (که برخی از آن‌ها چهل سال پیش جزو چریک‌ها بودند) مائویست‌های سابقی را که عضو گروه «پرچم سرخ» بودند و رهبران و اعضای تروتسکیست اتحادیه‌ی کارگری را بخرند و آن‌ها را به سوی خود جذب کنند. تعدادی از روشنفکران سوسیال دموکرات (ادکارلندر، هنزدایت ریچ) برای مخالفت با اصلاحات برابری طلبانه، بهانه‌های پیش‌پا افتاده‌ای پیدا کردند، که ظاهر فریبنده‌ی روشنفکرانه‌ای را برای خوراک تبلیغاتی متعصبانه‌ی نخبگان در مورد گرایش‌های «دیکتاتور مابانه» با «بوناپارتنی» چاوز تهیه می‌کردند.

این اتحاد ناهمگون که نخبگان ونزوتلایی و ایالات متحده، آن را هدایت می‌کردند، به‌طور عمده همان پیام معمولی را در بوق و کرنا می‌کرد که اصلاحیه‌ی انتخابات مجدد، حق به‌تعلیق در آوردن موقتی مواد معینی از قانون اساسی را زمانی دارد که ضرورت ملی ایجاد کند (مانند زمان کودتای نظامی و بستن کارخانه‌ها به روی کارگران از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳) انتخاب مقام‌های اجرایی منطقه‌ای و گذار به سوسیالیسم دموکراتیک بخشی از توطئه‌ی «کمونیسم کوبایی» است که شایدانه انجام می‌شود. جناح راست و تبلیغاتچی‌های لیبرال، طبق رویه تمام رسانه‌های خصوصی ونزوتلا و هم‌تایان آمریکایی‌شان در سی‌بی‌سی، ان‌بی‌سی، ای‌بی‌سی، ان‌بی‌آر، نیویورک تایمز و لس‌آنجلس تایمز و واشنگتن پست، رفرم انتخابات مجدد نامحدود (روال پارلمانی معمول در تمام جهان) را به چنگ زدن قدرت به وسیله‌ی دیکتاتور «اقتدارگرای» «توتالیترا»، «تشنه‌ی قدرت» تبدیل کردند. این متمم قانون اساسی را که به‌هنگام بروز موقعیت اضطراری به رئیس‌جمهور قدرت می‌داد، بدون در نظر گرفتن شرایط ایجاد آن، مورد داوری قرار دادند، شرایطی از قبیل کودتای نخبگان - نظامی‌ها که از سوی آمریکا حمایت می‌شدند و بستن کارخانه‌ها به روی کارگران در سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۳، جذب نخبگان و عملیات نفوذی تعداد زیادی از جوخه‌های مرگ شبه نظامی کلمبیا (۲۰۰۵)، به‌گروگان گرفتن شهروندان ونزوتلایی - کلمبیایی به وسیله‌ی پلیس مخفی کلمبیا (۲۰۰۴) در مرکز کاراکاس و درخواست صریح کودتای نظامی به وسیله‌ی بادوتل، وزیر دفاع سابق.

هر بخش جناح راست که به وسیله‌ی اتحاد ضد اصلاحات رهبری می‌شد، به هم‌پوشانی خواست‌های متفاوت گروه‌های مجزا از هم توجه می‌کرد. ایالات متحد بر جذب و آموزش دانشجویان در مبارزات خیابانی تأکید داشت که از طریق «ای‌آی‌دی» و «ان‌ای‌دی» در آموزش «سازمان جامعه‌ی مدنی» و «حل مناقشه»، صدها هزار دلار سرمایه‌گذاری کرده بود، همان‌طور که در تجربیات مربوط به یوگسلاوی، اکراین و گرجستان چنین کرده بود. آمریکا همچنین سرمایه‌های مشتریان بلند مدت خود - کنفدراسیون اتحادیه‌ی کارگری (CTV) به تقریب از بین رفته‌ی سوسیال دموکرات - رسانه‌های عمومی و دیگر متحدان نخبگان را گسترش می‌داد.

«اف دکامارا» روی بخش کوچک و نیز بخش بزرگ کسب و کار، افراد حرفه‌ای که از حقوق بالایی برخوردارند و مشتریان طبقه‌ی متوسط، سرمایه‌گذاری می‌کرد. دانشجویان جناح راست، چاشنی بمب خشونت‌های خیابانی و مقابله با دانشجویان جناح چپ، چه در داخل و چه در خارج محوطه‌ی دانشگاه بودند، رسانه‌های جمعی و کلیسای کاتولیک درگیر ترساندن توده‌های مردم. دانشگاهی‌های سوسیال دموکرات، برنامه‌ی «نه»، یعنی تحریم انتخابات را به همکاران ترقی‌خواه و دانشجویان چپ‌گرا تبلیغ می‌کردند.

تروتسکیست‌ها با وراجی‌های فرامارکیستی خود در مورد «چاوز بوناپارتیست» دارای تمایلات «کاپیتالیستی» و «امپریالیستی»، موجب تفرقه بین بخش‌های دیگری از اتحادیه‌ی کارگری شدند و دانشجویان تربیت‌شده‌ی ایالات متحد را تحریک کردند و در برنامه‌ی «نه» با روسای کنفدراسیون اتحادیه‌ی کارگری (CTV)، با سرمایه‌گذاری سازمان سیا سهیم شدند. چنین بود اتحاد نامقدس در جریان برگزاری رفواندوم.

این اتحاد ناپایدار در دوره‌ی پس از انتخابات، تفاوت درونی خود را به‌نمایش گذاشت. راست مرکزی به رهبری زولیا گاورنر روزاس، خواهان «مواجهه جدید» و «گفت‌وگو» با وزیران «میان‌رو» طرفدار چاوز شد.

راست افراطی که حول دوئل، ژنرال سابق جمع شده است (عزیز دُرَدانه‌های بخش ماورای چپ)، خواهان آن بودند که از این تفوق آرا، حداکثر استفاده را تا خلع چاوز و انحلال کنگره، بکنند، زیرا ادعا می‌کردند «آن‌ها همچنان برای قانونی کردن اصلاحات دارای قدرت هستند! آری دموکرات‌های ما این چنین‌اند! چپ‌ها با نقل متن‌هایی از لنین

و تروتسکی به قهقرا می‌روند (و آنها را در گورهایشان می‌لرزاند)، در شرایط جدید افزایش قدرت جناح راست که آنان در آن سهم بوده‌اند، مبارزه، تضعیف ساختاری اصلاحات قانون اساسی و اعتصاب برای افزایش دستمزد را سازمان می‌دهند. خطاهای جدی در مبارزه‌ی انتخاباتی چاوز و نیز ضعف‌های ساختاری عمیق، باعث شدند که جناح راست بتواند، اکثریت ناچیزی را از آن خود کند.

مبارزه برای ایجاد اصلاحات

۱. در جریان مبارزه برای ایجاد اصلاحات چندین خطا رخ داد. رئیس جمهور چاوز، رهبر جنبش اصلاح قانون اساسی، در دو ماه آخر مبارزه، به مدت چندین هفته از کشور خارج بود. در شیلی، بولیوی، کلمبیا، فرانسه، عربستان سعودی، اسپانیا و ایران - و به این ترتیب مبارزه را از پویاترین سخنگوی خود محروم کرد.

۲. چاوز به مسایلی کشیده شد که هیچ ارتباطی به توده‌ی حامی خود نداشت و به احتمال برای راست‌ها خوراک تبلیغاتی فراهم کرد. تلاش او برای میانجی‌گری در مورد تبادل زندانیان در کلمبیا، وقت بسیار زیادی از او گرفت و به نتیجه‌ای هم منتهی نشد، چون مرگ «اوربیه» رئیس جمهور نظامی کلمبیا، ناگهان به میانجی‌گری او با توهین‌ها و انتراهای تحریک‌آمیز، پایان داد که به‌طور قطع رابطه‌ی جدی دیپلماتیک منجر شد. همچنین در اجلاس عبری - آمریکایی و پس از آن، چاوز درگیر مشاجره‌های لفظی با پادشاه (پهلوان پنبه) اسپانیا شد، که توجه او را از مواجهه‌شدن با مشکلات داخلی، مانند تورم و احتکار مواد غذایی اساسی که به تحریک نخبگان انجام می‌شد، منحرف می‌کرد. بسیاری از طرفداران فعال چاوز (چاوویستا)، توانستند جزییات تاثیرات مثبت اصلاحات را توضیح دهند یا بحث خانه به خانه را پیش ببرند و با تبلیغات هولناکی (مانند دزدیدن بچه‌ها از مادرهایشان) که کشتی‌های محلی و رسانه‌های جمعی آن را تبلیغ می‌کردند، مقابله کنند. آن‌ها به‌طور خیلی سطحی فکر می‌کردند که دروغ‌های شاخدار، اظهار من الشمس‌اند و کافی است که این دروغ‌ها را باطل اعلام کنند. از همه بدتر، چند تن از رهبران «چاوویستا» توانستند هیچ پیشنهادی را سازماندهی کنند زیرا خودشان مخالف آن بخش‌هایی از اصلاحات قانون اساسی بودند که شورا‌های محلی را

به ضرر استانداران و فرمانداران، تقویت می‌کرد. مبارزه برای اصلاحات نتوانست زمان و فضای برابری را در تمام رسانه‌های خصوصی مطالبه کند تا از امکانات تبلیغی برابر برخوردار شود، و به جای تاکید بر برنامه‌های تاثیرگذار کوتاه مدت در محله‌های فقیر و حل مشکلات مبرمی مانند محو شیر از قفسه‌های مغازه‌ها - که هواداران اصلی آنها را آزرده می‌کرد - بر تظاهرات توده‌ای جنوب شهری تاکید شد.

ضعف‌های ساختاری

دو مشکل اساسی، بر تحریم انتخاباتی هواداران توده‌ای چاوز تاثیر گذاشت: کمپانی بلند مدت کالاهای اساسی و ضروری خانواده‌ها و تورم فوق‌العاده و به‌ظاهر مهارنشده (۱۸ درصد) در نیمه‌ی دوم ۲۰۰۷، به‌ویژه در میان ۴۰ درصد از کارگران خود - اشتغال بخش غیر رسمی که نه دستمزد و نه افزایش حقوق، هیچ کدام نتوانستند آن را ترمیم کنند. کالاهای اساسی مانند شیرخشک، گوشت، شکر، لوبیا و بسیاری از فرآورده‌های اصلی دیگر از مغازه‌های شخصی و حتی دولتی ناپدید شدند، کسب و کارهای کشاورزی از تولید، بنکدارهای خرده‌فروش، از فروش اجتناب کردند، زیرا کنترل دولتی قیمت‌ها (که برای مهار تورم طراحی شده بودند) سودهای گزاف آنها را کاهش می‌دادند. دولت که مایل به «مداخله» نبود، صدها میلیارد دلار مواد غذایی را خریداری و وارد کرد، که بسیاری از آنها به دست مشتری یعنی مردم نرسیده بود. دست‌کم به قیمت ثابت به دست آنها نرسیده بود. عمده‌فروش‌ها و خرده‌فروش‌ها تا حدی به دلیل سود کم‌تر و بیشتر در اثر تبلیغات علیه اصلاحات، دست به احتکار زدند، یا بخش عمده‌ای از اجناس وارداتی را به بازار سیاه فروختند و یا آنها را به سمت سوپرمارکت‌های صاحبان درآمدهای بالاتر هدایت کردند. تورم، نتیجه‌ی درآمدهای فزاینده‌ی تمام طبقات و نتیجه‌ی تقاضای بیش‌تر برای کالاها و خدمات، در شرایط افت شدید بهره‌وری، سرمایه‌گذاری و تولید بود. طبقه‌ی سرمایه‌دار درگیر کاهش سرمایه، فرار سرمایه، واردات لوکس و سفته‌بازی در اوراق قرضه‌ی میان مدت و بازار معاملات املاک بود (برخی از آنها به‌حق، با افت بازار معاملات میامی از بین رفتند).

تاثیر اقدامات نصفه‌کاره‌ی دولت در مورد مداخله‌ی دولتی و سخنرانی‌های رادیکال

آن قدر شدید بود که بتواند مقاومت کسب و کار بزرگ را برانگیزد و باعث فرار بیش تر سرمایه شود و هم زمان، آن قدر ضعیف که نتواند نهادهای تولیدی و توزیعی جایگزین را ایجاد کند. به عبارت دیگر بحران های جدید تورم، کمیابی و فرار سرمایه، تجربه ی موجود اقتصاد مختلط بولیویایی را که بر مبنای شراکت دولتی - خصوصی به طور گسترده ای در امور رفاه اجتماعی سرمایه گذاری می کند، زیر سوال می برد.

سرمایه ی کلان ابتدا با بایکوت کردن و شکستن «معاهده ی اجتماعی» بی قید و شرط با دولت چاوز برخوردی اقتصادی کرد. بی قید و شرط در معاهده ی اجتماعی به مثابه ی مصالحه: سردهای کلان و نرخ های بالای سرمایه گذاری جهت افزایش اشتغال و مصرف عمومی کسب و کار بزرگ و نزوئلا با پشتیبانی قدرتمند و مداخله از سوی شریکان آمریکایی به این سمت حرکت کرده است که از لحاظ سیاسی از نارضایتی مردم بهره برداری کند و اصلاحات قانون اساسی پیشنهادی را منحرف کند. گام بعدی، این است که از طریق مجموعه ای از قول و قرارها با وزیران سوسیال دموکرات کابینه ی چاوز، مانع شتاب گرفتن اصلاحات اجتماعی - اقتصادی شود؛ با تهدید به یورش جدید، بحران اقتصادی را ژرف تر کرده، زمینه را برای کودتا آماده می کند.

جایگزین های سیاسی

دولت چاوز باید فوری به سمت حل مشکلات اساسی داخلی و ملی حرکت کند، مشکلاتی که به نارضایتی و شرکت نکردن در فراندوم منجر شده اند و همچنان پایگاه توده ای او را تضعیف می کنند. به طور مثال، در محله های فقیرنشینی که بر اثر سیل و گل ولای زیر آب رفته و ساکنان آن ها، ۲ سال پس از قول های عمل نشده ی سازمان های فوق العاده نالایق دولتی، هنوز بی خانمان هستند، باید فوری و به طور مستقیم، در برنامه ی توزیع مواد غذایی مداخله کند و کنترل آن را در دست بگیرد. با کمک کارگران باراندازهای حمل و نقل، خرده فروش ها و انجمن های محلی از پُر شدن قفسه ها از مواد غذایی وارداتی مطمئن شود، تا درآمد آن ها به جیب های بزرگ عمده فروش های ضد اصلاحات، صاحبان خرده فروشی های بزرگ و محتکران بازار سیاه سرازیر نشود. برای غلبه بر اعتصاب های بخش «تولید» و عرضه، دولت باید از طریق خلع ید در مقیاس کلان

و سرمایه‌گذاری در فروشگاه‌های تعاونی، چیزی را کسب کند که توانسته از کشاورزان بزرگ و پرورش‌دهندگان دام در راه تولید مواد غذایی به‌دست آورد. ثابت شده است که گردن نهادن داوطلبانه بی‌اثر بود. اصل «اقتصاد مختلط» که برای «حساب اقتصادی بخردانه» جذاب است، زمانی که منافع سیاسی دارندگان سهام بالا در میان باشد، بی‌فایده است.

برای تامین مالی دگرگونی‌های ساختاری در بخش تولید توزیع، دولت باید بانک‌های خصوصی را که در پول‌شویی، تسهیل فرار سرمایه و تشویق سرمایه‌گذاری بورس بازی به‌جای تولید کالاها اساسی برای بازار داخلی فعاند، کنترل و اداره کند.

اصلاحات قانون اساسی گامی به‌سوی فراهم آوردن چارچوب قانونی برای اصلاحات ساختاری بود، حرکتی دست‌کم فراتر از اقتصاد مختلطی که تحت کنترل سرمایه‌داری است. افراط در «قانون‌گرایی» دولت چاوز در پی‌گیری رفراندوم جدید موجب کم‌بها دادن به شالوده‌ی قانونی موجود برای اصلاحات ساختار فعلی برای دولت جهت برآوردن نیازهای دو سوم جمعیت که در ۲۰۰۶ چاوز را انتخاب کردند.

در دوران پس از رفراندوم رودرویی داخلی درونی جنبش چاوز ژرف‌تر می‌شود. شالوده‌ی توده‌ای کارگران فقیر، اعضای اتحادیه‌های کارگری و کارمندان دولت برای مقابله با تورم، متقاضی افزایش حقوق و پایان بخشیدن به افزایش قیمت‌ها و کمیابی کالاها هستند. عدم شرکت آن‌ها در رفراندوم، نه به‌خاطر تبلیغات جناح راست یا لیبرال‌ها بلکه به دلیل فقدان اقدامات موثر دولتی بود. آن‌ها دست‌راستی یا سوسیالیست نیستند اما در صورت مقابله با سه مصیبت «کمیابی، تورم و کاهش قدرت خرید»، می‌توانند حامی سوسیالیست‌ها باشند. تورم فاجعه‌ی ویژه‌ای برای فقیرترین کارگرانی است که به‌طور عمده در بخش غیر رسمی مشغول کارند، زیرا درآمدشان نه با تورم سنجیده می‌شود، چنان‌که درآمد کارگران اتحادیه‌ها در بخش رسمی چنین می‌شود و نه این‌که آن‌ها از طریق چانه‌زنی جمعی می‌توانند به آسانی درآمدشان را افزایش دهند، چون بیش‌تر آن‌ها طرف قرارداد هیچ خریدار یا کارفرمایی نیستند. در نتیجه، در فنزونا (مانند هر جای دیگر) تورم قیمت، بدترین فاجعه برای فقیران و بزرگ‌ترین علت نارضایتی آن‌هاست. نظام‌ها، حتا نظام‌های دست‌راستی و نئولیبرال که قیمت‌ها را تثبیت

می‌کنند یا به شدت، تورم را کاهش می‌دهند، به طور معمول، دست‌کم حمایتی موقت از طبقات پایین را تأمین می‌کنند.

با این وجود، سیاست‌های ضد تورمی به‌ندرت در سیاست‌گذاری‌های چپ‌ها نقش داشته‌اند (با کمال تاسف) و ونزوئلا یک استثنا نیست. در کابینه، حزب و جنبش اجتماعی، مواضع متفاوتی وجود دارند. اما می‌توانند در دو قطب متضاد خلاصه شوند. در یک طرف، موقعیت مسلط طرفدار رفراوندوم که وزیران دارایی، اقتصاد و برنامه‌ریزی در راس آن قرار دارند، که همکاری با سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی و داخلی، بانک‌داری و سرمایه‌گذاری کشاورزی را پی‌گیری می‌کنند تا تولید، سرمایه‌گذاری و استانداردهای زندگی فقیران را افزایش دهند. آن‌ها متکی به تعاونی داوطلبانه‌اند که مالکیت اموال، تخفیف مالیات‌ها، دسترسی به مبادله‌ی خارجی و سایر مشوق‌ها، به اضافه‌ی برخی کنترل‌ها بر فرار سرمایه و قیمت‌ها و نه سودها را اعمال می‌کند. بخش طرفدار سوسیالیسم استدلال می‌کند که این سیاست مشارکتی، سودمند نبوده و منبع بن‌بست‌های سیاسی جاری و مشکلات اجتماعی است. در این بخش برخی‌ها به‌خاطر سرمایه‌گذاری و افزایش تولید و نقض بایکوت و کنترل شدید توزیع، نقش پیش‌تری برای مالکیت دولتی قایل هستند. گروهی دیگر در پی استدلال خود، خواستار آن است که انجمن‌های خود، مدیریتی کارگری، اقتصاد را سازمان دهند و «دولت انقلابی» جدیدی را به‌وجود آورند. گروه سوم، مدافع وضعیت مختلطی است با مالکیت دولتی و خود-مدیریتی، تعاونی‌های روستایی‌ها و مالکیت خصوصی متوسط و کوچک به‌شدت قانون‌مند. استیلای آتی گروه اقتصاد مختلط، ممکن است به توافق‌هایی با اپوزسیون لیبرال SOFT منجر شود، اما نمی‌تواند با کمبودها و تورم مقابله کند و تنها بحران‌های جاری را تشدید می‌کند. استیلای گروه‌های رادیکال به پایان بخشی تکه‌تکه شدن، سکتاریسم و توانایی آن‌ها برای طراحی برنامه‌ی مشترک با محبوب‌ترین رهبر مردمی کشور، یعنی رییس‌جمهور هوگو چاوز بستگی دارد. رفراوندوم و نتیجه‌ی آن (در حالی که امروزه دارای اهمیت است) تنها یک بخش از مبارزه میان سرمایه‌داری سرمایه‌محور اقتدارگرا و سوسیالیسم کارگر محور دموکراتیک است.